

نقش ایران در ادراکات و سیاستهای

اتحاد جماهیر شوروی*

۱۹۴۶-۱۹۸۸

□□ نوشته: ریچارد هرمن

از: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ترجمه: دکتر الهه کولانی

سیاست شوروی در برابر دولت ملت گرای مصدق و همچنین سیاستهای آن در برابر شاه یا نظام اسلامی که از غیردوستانه تا دوستانه در تغییر بوده، با مفروضات الگوی دوقطبی قابل درک نیست.

در واقع سیاست شوروی در برابر ایران بسیار متغیرتر و تجربی تر از آن بوده است که یک تصویر معمولی ارائه شده مبتنی بر اهداف صریح سلطه جویی، نشانگر آن باشد. آمریکایی ها ملاحظات امنیتی ژئواستراتژیک را که نقش مهمی در سیاستهای شوروی داشته است، دست کم گرفته اند و نسبت به خطرهایی که نفوذ بسیار آمریکا در خلیج فارس برای مسکو ایجاد می کرد بی توجه بوده اند. امروزه سیاست مستقل و غیرمتمهدهانه جمهوری اسلامی اگر با مفروضات نظام دو قطبی جنگ سرد تعارض مستقیم هم نداشته باشد، آن مفروضات را پیچیده تر می سازد و استراتژی های سنتی آمریکا و شوروی را به مبارزه می خواند. احتمال می رود ایران منافع آمریکا و شوروی را به مخاطره اندازد اما

گرچه ظاهراً بیشتر آمریکائیان بر این باورند که سیاستهای شوروی در برابر ایران در دوران پس از جنگ [جهانی دوم] را درک کرده اند، ولی این اعتقاد راسخ نمی تواند جایگزین واقعیت های تاریخی شود و غالباً با آنها در تعارض است. آمریکائیان فرض را بر این می گذارند که شوروی همواره در صدد سلطه بر ایران و خلیج فارس بوده، سیاستهای شوروی اساساً جنبه تجاوزکارانه و سلطه جویانه داشته و تنها با هراس از ایالات متحده و هم پیمانانش می شده جلوی آن را گرفت. هرچند این بینش دربرگیرنده عناصری از حقیقت است، اما برای تبیین هیچیک از تحولات عمده در روابط ایالات متحده و اتحاد شوروی کافی نیست. یک بررسی دقیق نشان می دهد که حتی بحران سالهای ۴۶-۱۹۴۵ که طی آن شوروی ها از جنبش های خودمختاری طلب در آذربایجان و کردستان حمایت و از تخلیه ایران در موعد مقرر خودداری کردند، برای سیاست آمریکا آنگونه که معمولاً نشان داده می شود، یک پیروزی نبوده است.

* Richard Herrman. The Role of Iran in Soviet Perceptions and Policy, 1946-1988 in Nikki Keddie and Mark J. Gasiorowski, Neither East Nor West. pp. 63-99.

بر توجه و علاقه مسکو به امنیت تأکید دارد، با شواهد سازگار است. جرج کنان (G. Kennan) که در آن هنگام جزو جناح میانه‌رو نبود، فکر می‌کرد مجاورت شمال ایران با نفت شوروی، و نیز ارزش استراتژیک بالقوه قرار گرفتن نفت ایران در اختیار دشمنان شوروی، سبب نگرانی رهبران آن شده است.^۶ اخیراً ریچارد و. کاتم (R. W. Cottam) ابراز داشته است که هرچند تهدید مستقیم برای باکو اندک بوده، ولی ممکن است تصور یک ایران تحت سلطه انگلیس در مسکو بسیار بزرگ شمرده شده باشد. این مسئله با خاطرات تاریخی [مسکو] از رقابت با لندن در این نقطه از جهان نیز سازگاری داشت.^۷ ارزیابی کلاسیک مارشال شولمان (Marshall Shulman) از سیاست خارجی استالین در اروپا می‌توانست در مورد ایران نیز مصداق پیدا کند:

«سستی گرفتن جدی موقع انگلیس و فرانسه... به دوره‌ای از اقدامات و فعالیتهای اتحاد شوروی برای تثبیت حاشیه بیرونی حوزه نفوذ جدید خود منجر شد. در اوایل دوره کمینفرم این کار با شدت عمل و به گونه‌ای تهاجمی صورت گرفت و این تصور را در غرب پدید آورد که این اقدامات بخشی از تلاش برای ایجاد انقلاب جهانی است.»

این تصور احتمالاً نادرست بود، زیرا امروز مشخص شده است که انگیزه این کار تحکیم کنترل شوروی بر سرزمین‌های به دست آمده از ۱۹۳۹، و اساساً پاسخی انفعالی در برابر تلاش پیش‌بینی شده غرب برای پس گرفتن این نواحی بوده است.^۸

آمریکایی‌ها غالباً تفسیرهایی از استراتژی شوروی را که بر انگیزه‌های دفاعی تأکید دارد، بعنوان تفسیرهای ساده لوحانه نادیده می‌گیرند. به هر صورت در سال ۱۹۴۶ آنچه بعید، اگر نه جداً غیر ممکن، به نظر می‌رسید این پندار بود که ایالات متحده می‌تواند اتحاد شوروی را وادار به عقب‌نشینی کند. واشینگتن در این منطقه هیچ گزینه نظامی متعارفی نداشت. جرج آلن (G. Allen) سفیر آمریکا می‌دانست که اگر مسکو بخواهد و مصمم باشد قاطع و سرسختانه بازی کند، آمریکا نخواهد توانست در سازمان ملل جز اعتراض کمکی به ایران بکند.

وزارت خارجه آمریکا به این نتیجه رسیده بود که از دست واشینگتن برای تقویت توان ایران در جهت مقاومت کاری ساخته نیست.^۹ بدتر اینکه، واشینگتن نمی‌توانست از انگلستان نیز انتظار کمک داشته باشد.

حتی اگر لندن می‌خواست از استقلال ایران حمایت کند، که احتمالاً نمی‌خواست، هیچ وسیله کمکی نداشت که عرضه کند. لندن مادام که می‌توانست کنترل خود را بر جنوب حفظ کند، تجزیه ایران و نیز نفوذ شوروی را در شمال می‌پذیرفت.^{۱۰}

هاری ترومن (H. Truman) رئیس‌جمهور آمریکا، در سال ۱۹۵۲ اعلام کرد که استالین را در ۱۹۴۶ تهدید کرده و این نمایش قدرت دیکتاتور شوروی را وادار به تسلیم ساخته است. عقب‌نشینی شوروی می‌بایست ناشی از مقاومت قاطع آمریکایی‌ها بوده باشد. چه چیز دیگری می‌توانست سبب این امر باشد؟ البته این سؤال دقیقاً همان معمای بود که در سال ۱۹۴۶ تحلیل‌گران آمریکایی را پریشان خاطر ساخته بود.^{۱۱} آنان می‌دانستند که از سوی آمریکا هیچگونه فشار و خطر قابل توجهی وجود ندارد. تاریخ‌نگاران در تأیید گفته برزیدنت ترومن هیچ گواه و شاهدهی نیافتند، اما اطلاعات خوبی به دست آوردند که نشان می‌داد این گفته او سخت تحت تأثیر ایدئولوژی جنگ سرد قرار داشته است.^{۱۲}

در حقیقت حمایت آمریکا از ایران در سال ۱۹۴۶ در بهترین حالت هم ناچیز بود. واشینگتن به تقاضای قوام در مورد تجهیزات نظامی و

همراه با دگرگون شدن نحوه ادراک [خطر خارجی] در مسکو و پیدایش مفاهیم جدید در روابط امنیتی آمریکا و شوروی به جای برداشت‌هایی از کشمکش‌های منطقه‌ای که کمتر جنبه شرق در برابر غرب دارد، ایران لزوماً سرچشمه‌ای برای یک جنگ سرد دیگر نیست. من نمی‌خواهم داستان معروف تلاشهای شوروی در «بازی بزرگ» رقابت شوروی و ایالات متحده در خاورمیانه را بازگویم.^۱ در واقع قصد دارم با خط اساسی جنگ سرد به مقابله برخیزم. در نظر دارم نوشته‌ام را با نگاهی به کشمکش سال ۱۹۴۶ در مورد خروج [نیروهای] شوروی از آذربایجان آغاز کنم. سپس سیاستهای شوروی را در سالهای اوج جنگ سرد، یعنی از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۲ بررسی نمایم و آنگاه به تحولات مربوط به تنش‌زدایی و روابط بسیار پیچیده‌ای که اتحاد شوروی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ با ایران برقرار کرد بپردازم و در بخش پایانی سیاست شوروی را در طول انقلاب ایران مورد بحث قرار دهم. در این بخش به دوران انقلاب، دوره پس از انقلاب (۸۷-۱۹۸۰) و در نهایت به دیدگاههای متعارضی که در مسکو در اواخر دهه ۱۹۸۰ در مورد ایران وجود داشت و نیز به دیدگاه‌هایی که ممکن است دیپلماسی شوروی را در «عصر تفکر نوین» گورباچف تحت تأثیر قرار داده باشد، می‌پردازم.

چرا استالین در سال ۱۹۴۶ ایران را تخلیه کرد؟

انگیزه‌ها و طرح جامع دیپلماسی استالین موضوع بحث‌های مکرر میان تاریخ‌نگاران سنت‌گرا و تجدیدنظرطلب بوده است. اما صرف نظر از اینکه مسکو نقشه‌ای برای کشورگشایی داشته، یا از یک محاصره امپریالیستی در هراس بوده و قصد دفاع از شوروی داشته، یا فقط در دام یک زنجیره کنش-واکنش ناشی از ترس و شدت عمل دو جانبه گرفتار آمده بوده، اقدامات اتحاد شوروی در برابر ایران در سالهای ۴۷-۱۹۴۵ زورمدارانه و مداخله‌جویانه بوده است. از ارتش سرخ که در سالهای پایان جنگ در ایران بود برای حمایت از جنبش‌های تجزیه طلب کرد و آذری استفاده شد و نیروهای شوروی از پیشروی نیروهای ایران برای فرونشاندن تلاشهای جدایی‌خواهانه جلوگیری کردند، و در ایران باقی ماندند، درحالی که مسکو برگرفتن امتیاز نفت از تهران اصرار می‌ورزید. به نظر بسیاری از ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها طرح استالین در مورد استقرار دولت‌های دست‌نشانده در مرزهای جنوبی اتحاد شوروی، برای فشار آوردن به ترکیه و بیرون راندن قدرتهای غربی از منطقه آشکار بود.^۲

دیدگاه سنتی در مورد مسایل سال ۱۹۴۶ با پیروزی آمریکا پایان می‌یابد. از این دیدگاه واشینگتن در حمایت از دیپلماسی عالی ایران، سازمان ملل متحد و اهرم تهدیدهای نظامی را برای وادار کردن اتحاد شوروی به عقب‌نشینی به کار گرفت. عقب‌نشینی ارتش سرخ که از ماه مه ۱۹۴۶ آغاز شد، در پی مذاکرات موفقیت‌آمیز مربوط به انعقاد یک قرارداد نفتی میان مسکو و تهران تحقق یافت.^۳ تا پایان آن سال، ایران هر دو منطقه سابق‌الذکر را مجدداً تحت کنترل خویش درآورده بود. سپس مجلس ایران از پذیرش ترتیبات و قراردادهای مربوط به نفت خودداری کرد و به این ترتیب روسها بدون آنکه امتیازات پایداری به دست آورند، از ایران بیرون رانده شدند. شکست استالین، مروهون دیپلماسی ماهرانه قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران و روش سرسختانه واشینگتن دانسته شد.^۴

گرچه تفسیر سنتی استراتژی شوروی بویژه در شکل بسیار پیچیده و دقیق آن تا حدی معتبر است، ولی قانع‌کننده نیست.^۵ تعبیر دیگری نیز که

نمی‌توان در این باره اظهار نظر قطعی کرد. آنان که موضوع را از دیدگاه توسعه‌طلبی می‌نگرند، عقب‌نشینی شوروی در سال ۱۹۴۶ را ناشی از فشارهای آمریکا می‌دانند و هنگامی که این رأی بی‌اعتبار بنظر برسد.

همانگونه که قبلاً اشاره شد، می‌توانند استدلال کنند که مسکو می‌خواسته بدون درگیر شدن در جنگ و حتی بدون تقبل کمترین هزینه جنگی، غنایم آن را به دست آورد. آنان ممکن است چنین اظهار نظر کنند که علت این انفعال فقط حوصله و بردباری شوروی بوده و رهبران کرملین تصمیم گرفته بودند به انتظار فرصت‌های بهتری بنشینند. این بحث‌های تکنیکی در برنامه‌ریزی گزینه‌های سیاسی حساب شده دارای جایگاهی منطقی است، ولی قضایای علمی را آسیب‌ناپذیر می‌سازد. بهترین کاری که می‌توان کرد، پیگیری الگوی رفتاری شوروی طی چهل سال پس از آن است که ببینیم شوروی از فرصت‌های دیگری که در ایران پیش آمده بهره جسته است یا صرفاً هرگاه مرزهای جنوبی‌اش را در معرض خطری دیده در برابر آن واکنش نشان داده است.

جنگ سرد، ۱۹۶۲-۱۹۴۹: استراتژی و عمل اتحاد شوروی

يك جبهه متحد با نیروهای ضد امپریالیست

دیرزمانی از جنگ نگذشته بود که رهبران مسکو ایالات متحده را بزرگترین خطر برای خود معرفی کردند. گفته می‌شد که ایالات متحده دست‌اندرکار ایجاد مجموعه‌ای از پایگاه‌های منطقه‌ای* به منظور وارد آوردن فشار بر اتحاد شوروی و حمله به سوسیالیسم است. رهبران شوروی در داخل این تصویر کلی به ایران می‌نگریستند. ایالات متحده مصمم به کنترل ایران تلقی می‌شد تا هم به غارت منابع طبیعی آن بپردازد و هم از همسایگی‌اش با جمهوریهای جنوبی اتحاد شوروی بهره‌برداری کند. لذا همان‌گونه که انتظار می‌رفت، هنگامی که پیوندهای نظامی ایران - آمریکا تقویت شد و رفتار تهران با نیازها و الزامات جنگ سرد سازگاری یافت، مسکو نارضایتی عمیق خود را ابراز و سخت به این همکاری اعتراض کرد.

مسکو شدیداً از غیرقانونی شناخته شدن حزب توده در ایران در سال ۱۹۲۹ گله کرد.^{۱۷} همچنین، گسترش کمک‌های نظامی آمریکا به ایران را در سال ۱۹۵۲ را مورد اعتراض قرارداد و هنگامی که در اکتبر ۱۹۵۵ رژیم تهران مصمم شد به پیمان بغداد بپیوندد، به سختی آن را به باد انتقاد گرفت. در سال‌های ۱۹۵۸-۵۹ که واشینگتن و ایران در صد امضای يك موافقتنامه دفاعی مشترك بودند، مسکو از حد اعتراض فراتر رفت. شوروی کوشید ایران را متقاعد سازد که از این انتخاب چشم‌پوشد. تحبیب‌ها و تهدیدهای مسکو بر تصمیم ایران تأثیری نداشت، و گرچه ممکن است به ایران کمک کرده باشد تا در معامله با آمریکا جایگاه بهتری پیدا کند، ولی حاکی از مخالفت شدید مسکو با حضور نظامی آمریکا در ایران بود. البته هیچیک از این کارها استثنایی نیست. از يك کشور جز مخالفت با پیشرفت و حضور نظامی يك دشمن در مرزهای جنوبی‌اش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟ نکته جالب توجه این است که مسکو مخالفت خویش را به گفتارهای شدیدالحن و تبلیغات تند محدود ساخت.

جنگ سرد برداشت ژئواستراتژیک ساده‌ای از مسایل منطقه‌ای پدید آورد. شرایط پیچیده سیاسی به منطق ساده‌انگارانه‌ای چون «دشمن دشمن من دوست من است» و «دوست دشمن من، دشمن من است» تقلیل می‌یافت. از دید شوروی، معیار سنجش احزاب منطقه، موضع آنها

ملزومات جنگی پاسخ منفی داد. فقط در پاییز ۱۹۴۶، پس از آنکه معامله اساسی ایران و شوروی انجام گرفته و خروج شوروی آغاز شده بود، آمریکا پذیرفت که اعتبار خرید تسلیحات اضافی را افزایش دهد.^{۱۳}

واشینگتن تا يك سال بعد یعنی اواخر سال ۱۹۴۷ نیز از اعزام مستشاران نظامی به ایران خودداری کرد و واشینگتن در سازمان ملل مسکو را مورد مؤاخذه قرار داد، ولی به نظر نمی‌رسد که يك سرزنش دیپلماتیک چنان فشاری بوده که استالین را حتی بشیمان کرده باشد، چه رسد به آنکه او را وادار به عقب‌نشینی کند.

اگر ایالات متحده غیر از اعتراض در سازمان ملل به تهدید متوسل نشد، و نتوانست يك نیروی نظامی معتبر و مؤثر به ایران بفرستد، پس چرا اتحاد شوروی عقب‌نشینی کرد؟ اساسی‌ترین توجیه این امر احتمالاً به اولویت‌های شوروی مربوط می‌شود. جبهه جنوبی و بویژه ایران در مرکز توجه شوروی قرار نداشت. صحنه اروپا از بالاترین اولویت برخوردار بود. چون ایران در درجه دوم قرار داشت، ممکن است تهدیدات مختصری که واشینگتن بدان متوسل می‌شد برای منصرف کردن رهبران مسکو کفایت کرده باشد. اما اگر چنین بود، چرا روسها از ابتدا دست به مداخله و تجاوز زدند؟ بی‌تردید آنها می‌دانستند که واشینگتن در محافل دیپلماتیک شکایت خواهد کرد. اگر شمال ایران حداقل برای دفاع از اعتبار و حیثیت شوروی بعنوان يك قدرت بزرگ ارزشی نداشت، پس چرا شوروی نیروی خود را بر سر آن صرف کرد و گرفتاری بالقوه‌ای به وجود آورد؟

از سوی دیگر، اگر استالین خطر يك ایران تحت سلطه آمریکا - انگلیس را مورد توجه قرار داده و آن را آنقدر جدی می‌دانست که در آذربایجان و کردستان دست به مداخله بزند، پس چه چیزی در سال ۱۹۴۶ دگرگون گردید که وی را مطمئن ساخت عقب‌نشینی‌اش بی‌خطر است؟

ایران با اعطای امتیاز نفت به شوروی موافقت کرده بود. ولی اگر این موضوع از اهمیت اساسی برخوردار بود، چرا استالین پس از نارو زدن مجلس ایران در پی تحمیل آن بر نیامد؟ ارتش سرخ همچنان برای اقدام آمادگی داشت، و اگر آذری‌ها آماده جنگ نبودند، کردها بودند. به هر حال، نفت به هیچ‌وجه از توجه شوروی به مسئله امنیت نمی‌کاست. مسکو در سال ۱۹۴۶ نیاز به نفت ایران نداشت. آنچه سبب اطمینان خاطر استالین می‌شد، فعالیت‌های سیاسی‌ای بود که می‌توانست انگاره يك توطئه آمریکایی - انگلیسی برای کنترل ایران را کاهش دهد.

در این زمینه دو پیشامد می‌تواند مطرح باشد: اول، با رسیدن قوام السلطنه به مقام نخست‌وزیری، مسکو در ایران بارهبری مواجه شده بود که به نظر می‌رسید زیر کنترل آمریکا و انگلیس نباشد. در آن هنگام برخی از آمریکایی‌ها قوام را دست‌نشانده شوروی می‌دانستند.^{۱۴} او در واشینگتن و نیز از سوی سفیر ایالات متحده در ایران عنصری بسیار نزدیک به شوروی شناخته شده بود.^{۱۵} احتمالاً اعتبار او به عنوان يك ملت‌گرا سبب کاهش هراس شوروی شده بود. دوم اینکه ایالات متحده شیوه مناسبی در برابر نگرانیهای شوروی در پیش گرفت. واشینگتن به جای فشار آوردن به ایران برای اتخاذ يك موضع سرسختانه و تهدیدآمیز در قبال شوروی، قوام را تشویق کرد به درخواستهای نفتی مسکو پاسخ مثبت دهد و با استالین به دشمنی برنخیزد.^{۱۶}

اتحاد شوروی نمی‌خواست ایالات متحده یا انگلستان کنترل ایران را بدست گیرند. شوروی برای حصول اطمینان از اینکه جبهه جنوبی‌اش به پایگاه نظامی يك ابرقدرت تبدیل نشود، دست به اقدامات مستقیم و سبانه زد. در این مورد اختلاف نظر چندانی وجود ندارد. اشتیاق مسکو به تسلط بر ایران بعنوان تخته‌پرش مناسبی برای تسخیر همه نواحی جنوب غربی آسیا مورد اختلاف است - از بسیاری جهات

دست به کار شدن زاهدی فراهم می‌آورد. با رفتن توده ایها از خیابانها، نیروهای زاهدی کنترل امور را به دست گرفتند.^{۲۳}

گرچه حزب توده در رویدادهای اوت ۱۹۵۳ نقش داشت، اما برای کسب قدرت تلاشی نکرد و شواهدی حاکی از اینکه مسکو دست به اقدامی زده باشد وجود ندارد. شوروی ها زمانی در تبلیغات خود احتمال وقوع يك کودتای آمریکایی را مطرح کرده بودند ولی پس از شکست اولیه طرح آزاکس پرآودا به سادگی گزارش نافرجام ماندن کودتا را منتشر ساخت.^{۲۴} وقتی دو مین بخش نمایش معلوم شد، پرآودا يك خط مشی بسیار منفی در پیش گرفت. گزارشگر پرآودا نوشت که ایالات متحده به يك دولت دست نشانده اکتفا نمی‌کند و خواستار يك حکومت کاملاً مطیع و تابع است.^{۲۵} وی اضافه کرد این حکومت وابسته بر پایه ترور و سرکوب قرار گرفته و منعکس کننده سیاستهای استعماری گستاخانه واشینگتن است که با هر رهبر ایرانی که از تحولات ترقی خواهانه و آزادی و استقلال کشورش حمایت کند مخالف است. اتحاد شوروی، غیر از این محکوم کردن لفظی، اقدام دیگری نکرد.^{۲۶}

هواداران حزب توده به خیابانها ریخته بودند ولی مشوق آنها، تصمیم واشینگتن برای حمله به مظهر پر جاذبه ناسیونالیسم ایران بود نه اقدامات نهانی شوروی. پس از سرکوب حزب توده و بازداشت مصدق، مسکو سخت اعتراض کرد ولی عملاً کاری انجام نداد. پرآودا در همان هفته‌ای که نقش ایالات متحده در ایران را محکوم کرد و حکومت ایران را آلت دست سیاستهای تروریستی و ضد شوروی واشینگتن دانست، با رضایت اعلام کرد که پس از ماهها مذاکره در سوم سپتامبر ۱۹۵۳ یادداشت‌هایی مبنی بر توافق درباره افزایش بسیار زیاد تجارت ایران و شوروی مبادله شده است.^{۲۷} در آن زمان، مالنکوف سیاست خارجی بعد از استالین را آغاز کرده بود و انتظار می‌رفت با اتخاذ يك خط مشی سازش پذیر دشمنی با آمریکا کاهش یابد. باروی کار آمدن خروشچف رقابت‌های مسکو در جهان سوم افزایش یافت، و این ادراک در شوروی توسعه یافت که جنبش‌های غیر متعهد و ملت‌گرا می‌توانند «توازن و همبستگی نیروها» را دگرگون کنند و آن را از سلطه آمریکا در دوران پس از جنگ دور سازند. ولی همانگونه که ملت‌گرایان عرب در بقیه سالهای این دهه ملاحظه کردند، ممکن بود شوروی بطور لفظی اقدامات آمریکا را محکوم سازد و خواستار تشکیل يك جبهه متحد در برابر امپریالیسم شود، ولی وقتی پای عمل به میان می‌آمد، اتحاد شوروی نمی‌خواست یا نمی‌توانست - و شاید هر دو - از اعتبار خود با اقدامات قاطع و پر هزینه دفاع کند.^{۲۸}

تمش زدایی در روابط آمریکا - شوروی و ایران - شوروی

ایفای نقش‌های جنگ سرد و ایجاد روابط پایدار

در طول دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، مسکو پیوسته از وابستگی نظامی فزاینده ایران به واشینگتن و گسترش زرادخانه نظامی چشمگیر آن انتقاد می‌کرد. برنامه کار کاملاً منظم و مرتب بود. ایالات متحده در جستجوی آزمندانه نفت و شیفتگی نظامی‌گرایانه پایان ناپذیرش نسبت اتحادیه‌ها [ی نظامی] و برتری نظامی، از ایران بعنوان حلقه ارتباطی در شبکه دولت‌های وابسته به خود در خاورمیانه بهره می‌جست. دولتمردان شوروی با وجود تبلیغات مکرر برضد ایران، این کشور را از برخی انتقادات صریح و مستقیمی که متوجه دیگر وابستگان آمریکا مانند عربستان سعودی می‌کردند، معاف می‌داشتند. آنان سیاست

نسبت به «امپریالیسم غربی» و مهمتر از آن ایالات متحده بود. هنگامی که ناسیونالیسم ایرانی یا عربی به مخالفت با نفوذ آمریکا - انگلیس منجر شد، مسکو با استقبال از این «آرمان برحق» مدعی شد که بزرگترین مدافع آن است.^{۲۹} پیروزی جمال عبدالناصر در جریان کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ و انقلاب عراق در سال ۱۹۵۸ تا آنجا که اتحادهای ضد شوروی را تضعیف می‌کرد، چیزهای خوبی بود. و چه بهتر اگر اینها به یکدیگر می‌پیوستند و جنبش منطقه‌ای قدرتمندی به وجود می‌آوردند و بطور کامل غرب را بیرون می‌راندند. اما تا جایی که با نفوذ شوروی و احزاب کمونیست محلی مخالفت می‌کردند، مسلماً منحرف و تحت تأثیر گرایشها و افکار ارتجاعی تلقی می‌گردیدند. مسکو اغلب از فعالیتهای ضد کمونیستی ملت‌گرایان عرب و ایرانی گله‌مند بود، اما کمک‌ها و حمایت خود را به این مسئله ایدئولوژیک وابسته نمی‌ساخت.^{۳۰} معیار سنجش، مزایا و منافع ضد امپریالیستی و ژئواستراتژیک بود.

هنگامی که محمد مصدق به قدرت رسید و قانون ملی شدن صنعت نفت ایران را که تحت کنترل انگلیس بود تصویب کرد، اظهار نظرهای شوروی یکدست نبود و شاید اندک امیدی وجود داشت که این [شخصیت] ملت‌گرا مانع از افزایش حضور آمریکا شود. زمانی که مصدق قرارداد کمک نظامی ایالات متحده به ایران را در ۱۹۵۲ تمدید کرد و خوش بینی خود نسبت به روابط ایران و آمریکا را ابراز داشت، شوروی در تبلیغات خود به گونه‌ای فزاینده او را بعنوان کارگزار بورژوازی بزرگ مورد حمله قرارداد.^{۳۱} حزب توده بطور تاکتیکی و غیر رسمی همکاری خود با جبهه ملی مصدق را پی گرفت و این سیاست نشان می‌داد که به رغم وجود اختلاف‌های واقعی میان آنها، حزب توده همچنان به استراتژی تشکیل يك «جبهه متحد» برای شکست دادن نیروهای ارتجاعی امیدوار است.^{۳۲}

عمل‌گرایی لفظی و عدم مخالفت شوروی با سرنوشت مصدق

گرچه حزب توده در اوایل دهه ۱۹۵۰ بازیگر مهمی در صحنه سیاست ایران بود، ولی اقدام پنهانی واقعی از سوی واشینگتن و لندن صورت گرفت. عملیات آزاکس کاملاً ساده بود.^{۳۳} شاه مصدق را برکنار می‌کرد و سرلشکر فضل‌... زاهدی را به نخست‌وزیری می‌گماشت و او حکومت نظامی اعلام می‌کرد، فقط همین. بدین سان، آن ملت‌گرای مزاحم از میدان بیرون می‌رفت، مسأله نفت بر پایه‌ای که مورد قبول غرب بود حل و فصل می‌گردید و حکومتی سرکار می‌آمد که نظم شدیدی ایجاد می‌کرد و هرگونه مجال اعمال نفوذ کمونیست‌ها در تهران را از بین می‌برد. زمانی که مصدق از اجرای دستور سرباز زد و پیک شاه را بازداشت کرد و در انتظار خروج شاه از کشور ماند، عملیات شکست خورد. ملت‌گرایان‌گرد رهبر خود جمع شدند و مردم به خیابانها ریختند تا به دسیسه شاه و بیگانگان اعتراض کنند. حزب توده در این هنگام با دامن زدن به تظاهرات خشونت‌بار در تهران و یورش بردن به نهادهای مذهبی و نمادهای حکومت پهلوی، وضع را وخیم‌تر ساخت.

این آشوب‌ها و تصمیم مصدق به ننگ داشتن نیروهای وفادار به خود در پادگانها، به زاهدی مجال داد تا عملیات آزاکس را آغاز کند. او حکومت نظامی اعلام کرد و به نیروی خود فرمان داد خشونت را در خیابانها فرو نشانند. حزب توده به هوادارانش که اساساً به خیابانها آمده بودند تا به ملت‌گرایان مخالف توطئه شاه بپیوندند دستور داد خیابانها را ترك گویند، و این درحالی بود که وقایع خشونت‌بار توسط عوامل آمریکا که برای تحریک مردم فعالیت می‌کردند دامن زده می‌شد و بهانه‌ای برای

متحده می‌خواست. او هرچه نیرومندتر می‌شد، مستقل‌تر می‌گردید و در پی تحقق آرمانهای توسعه‌طلبانه خود برمی‌آمد. در این فرآیند، تهران دست به کارهای زیادی می‌زد که مسکو با آنها موافقت نداشت، ولی تا آنجا که مسایل مزبور جزئی از برنامه کار تهران و نه واشینگتن بود، اهمیت استراتژیک کمتری داشت. هرچند شاه هنگامی که در واشینگتن بود ضدیش را با کمونیسم اعلام کرد، ولی به منظور نگران کردن آمریکا و افزایش کمک‌های آن، روابط خود با مسکو را نیز بهبود بخشید. او در همان حال مراقب بود رهبران شوروی را مطمئن سازد که اجازه نخواهد داد ایران به عنوان پایگاهی برای حمله به شوروی مورد استفاده قرار گیرد. نیروهای دریایی و هوایی ایران، با تمام قدرتی که داشتند در شمال برای مقابله با شوروی به کار گرفته نشدند، بلکه بیشتر برای پیگیری اهداف جاه‌طلبانه شاه در جنوب مورد استفاده قرار گرفتند.^{۳۵}

شواهد چندان دال بر اینکه نیروهای مسلح ایران برنامه‌ریزان شوروی را هراسان کرده باشند در دست نیست. حتی در اوج قدرت‌گیری نظامی ایران، بیست و چهار لشکر در بخش فرماندهی جنوبی شوروی تنها در برگیرنده یک لشکر تانک بود. گذشته از آن، تقریباً همه این لشکرها در پایین‌ترین سطح آمادگی (طبقه بندی سه) نگهداری می‌شدند در حالی که بیشتر تجهیزاتشان احتمالاً آماده بود و نفراتشان به نوعی صورت ذخیره داشتند.^{۳۶} از سال ۱۹۵۴ ایالات متحده تلاش کرده بود نیروهای نظامی عمده‌ای را در پاکستان تشکیل دهد، اما حتی آن دسته از افسران آمریکایی که درگیر این قضیه بودند، اعتقاد داشتند که نیروهای پاکستانی با وجود همه صحبت‌ها در مورد سدبندی در برابر کمونیسم، بر ضد هیچ کس جز هندیان به کار گرفته نخواهند شد.^{۳۷}

نیروهای نظامی شاه در ایران نیز ممکن بود در برابر دشمنان منطقه‌ای بسیار استوار باشند، ولی تنها در تصور آمریکایی‌ها احتمال جنگیدن آنها با روس‌ها وجود داشت.

شاید بازدارندگی نیروهای شاه و چتر امنی آمریکا، در مقایسه با سیاستهای اطمینان بخش شاه، تأثیر کمتری بر رفتار محدود و در عین حال مثبت شوروی با شاه داشته است. توافق‌های مستقیم او با مسکو همراه با سیاستهای منطقه‌ای مبتنی بر نمایش قدرت شاه (که او را از مشارکت در هرگونه مبارزه آمریکا بر ضد شوروی باز می‌داشت) ممکن است مسکو را متقاعد کرده باشد که از نظر استراتژیکی جای نگرانی زیادی وجود ندارد و فایده معامله با دیکتاتور احتمالاً اثبات، کم نیست این نکته در هیچ مورد بیش از واکنش‌های مسکو در قبال بازیهای خونین شاه در کردستان عراق مشهود نبود.

آزمودن مرزهای تنش زدایی: بازی شاه در کردستان

اندکی پس از آنکه در سال ۱۹۷۲ تنش‌زدایی به موضوع اجلاس سران در مسکو تبدیل شد، دولت نیکسون با یک ماجراجویی سیاسی موافقت کرد که در واقع یک مانور ژئواستراتژیک کلاسیک بود.

رژیم بعث در مارس ۱۹۷۰ با آشتی ملی با حزب دموکرات کردستان (KDP) موافقت کرد. آشتی ملی، و افزایش قیمت نفت، چشم‌اندازهای امیدبخشی برای توسعه عراق فراهم می‌آورد.^{۳۸} در اکتبر ۱۹۷۱، تلاشی برای از بین بردن ملامصطفی بارزانی رهبر کردها صورت گرفت که سبب وخامت مجدد روابط کردها و عربها گردید.^{۳۹} شاه پیش از آن، در ماه اوت، از ایالات متحده خواسته بود به تلاشهایش برای مداخله در عراق و استفاده از «کارت» کردها ملحق شود، یعنی زمانی که شاه جنبش بارزانی را به ایجاد بی‌ثباتی در عراق فراخوانده بود.^{۴۰}

پیچیده‌ای در قبال ایران در پیش گرفتند. در نیمه دهه ۱۹۷۰، نویسندگان شوروی روابط مسکو با ایران را بسیار خوب توصیف می‌کردند، که چنین نیز بود.

پیش از انقلاب ایران، اتحاد شوروی بزرگترین بازار صادرات کالاها ساخت ایران بود. در عین حال ایران نیز بزرگترین بازار کالاها غیر نظامی ساخت شوروی در خاورمیانه بود.^{۴۱} دامنه کمکهای علمی-فنی شوروی از حضور بیش از سه هزار مستشار شوروی در ایران کاملاً آشکار بود. در آن هنگام ایران بزرگترین سهم را از نظر حضور تکنیسین‌های شوروی در جهان سوم داشت.^{۴۲} توافق‌های شوروی و ایران در مورد گاز که بسیار در مورد آن تبلیغ شد، تنها از برجسته‌ترین نمونه‌های مشهود سرمایه‌گذاری اساسی و بسیار باثبات شوروی در دوران زمامداری شاه بود.

در سال ۱۹۶۶، مسکو با فروش تسلیحات شوروی به ایران موافقت کرد. در مدت ۵ سال از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ در حدود ۳۴۴ میلیون دلار تجهیزات نظامی به ایران فروخته شد.^{۴۳} در مقایسه با ۸۵ درصد واردات اسلحه از آمریکا، این مقدار تنها ۱۲ درصد از واردات تسلیحاتی ایران را تشکیل می‌داد. در طول دوران نیکسون - کیسینجر (۱۹۷۶ - ۱۹۷۰)، واردات نظامی ایران به شدت افزایش یافت و خرید انواع گوناگون جنگ افزار نسبت به پنج سال پیش از آن حدود چهار برابر شد. با گشوده شدن درهای زرادخانه آمریکا بر روی شاه، مسکو با دوران سختی از نظر رقابت روبرو شد. در سالهای پایانی دهه هفتاد، اما پیش از انقلاب، مسکو بار دیگر توانست یک سهم کوچک دودرصدی (۲۱۰ میلیون دلار) در بازار اسلحه ایران به دست آورد و این امر هم پیمانان شوروی در اروپای شرقی را تشویق کرد، تا فعالانه شاه را به ایجاد منابع جدید نفتی ترغیب کنند.^{۴۴}

توصیف ویژگی دوگانه سیاست شوروی در قبال رژیم شاه از تشریح آن آسانتر است. روابط مثبت ایران - شوروی، با وجود اتکای آمریکا به ایران به عنوان یک «ستون» استراتژیک گسترش یافت. این روابط مثبت همچنین به رغم حمایت شوروی از ناصر در دهه ۱۹۶۰، از عراق در آغاز دهه ۱۹۷۰ و دیگر مخالفان و رقبای منطقه‌ای شاه مانند شورشیان طقار توسعه پیدا کرد. ممکن است مسکو کوشیده باشد شاه را به چشم‌پوشی از پیوند با غرب ترغیب کند، ولی ظاهراً سیاست تحجیب و تهدیدش در این مورد مؤثر واقع نشده بود. و اگر قدرت آمریکا موجب هراس یا بازدارندگی شوروی بود، چرا مسکو توان نظامی ایران را با کمک و فروش‌های نظامی تقویت می‌کرد؟ جواب این پرسش‌ها بسی پیچیده‌تر و دشوارتر از آن است که بتوانم در اینجا بیان کنم ولی پیچیدگی سیاست ایرانی‌ها و نیز ظهور استراتژی برژنف برای تنش‌زدایی، باید به وجه خاص در این زمینه مورد توجه قرار گیرد.

شاید آمریکایی‌ها احساس می‌کردند که رژیم شاه نماینده تمایل آمریکا برای سدبندی در برابر کمونیسم و ستونی برای ثبات ضد شوروی است، ولی بعید است که این انگاره خیالی در مسکو نیز سایه افکن شده باشد. با آغاز سال ۱۹۶۲ سیاست شوروی نسبت به رژیم شاه پیچیدگی بیشتری یافت. انگیزه اصلی برای دور شدن از چشم‌اندازهای کلاسیک جنگ سرد، تصمیم شاه در مورد پذیرش ترتیبات عدم تجاوز متقابل با مسکو، و نیز این تعهد او بود که هرگز اجازه ندهد موشک‌هایی که به سوی شوروی نشانه رفته باشد در خاک ایران مستقر شود.^{۴۵} در آغاز دهه بعد، ایران و اتحاد شوروی در کنار روابط تجاری فزاینده‌شان یک پیمان دوستی متقابل امضاء کردند. کارشناسان غربی مسایل ایران تردید داشتند که رویارویی با اتحاد شوروی در برنامه سیاست خارجی شاه جای والائی داشته باشد.^{۴۶} احتمالاً برنامه‌ریزان شوروی نیز چنین عقیده‌ای داشتند. شاه در اندیشه برتری ایران در منطقه و اقیانوس هند بود. او آرزوهای جاه‌طلبانه اقتصادی نیز داشت، ولی آنها را برای خود و نه ایالات

کشورهای اروپایی و ایالات متحده، رهبران شوروی احساس کردند که بیش از پیش شرایط لازم برای حل اختلافات با غرب فراهم شده است. زرادخانه هسته‌ای استراتژیک شوروی به مرحله بلوغ رسیده بود و، براساس تحلیل شوروی‌ها، ایالات متحده ناچار از پذیرش برابری دو کشور و پایان یافتن برتری آمریکا در دوره پس از جنگ بود.^۵ تنش‌زدایی از دید برژنف، پیشاپیش از یک دوره تحولات مستمر و انقلاب در جهان سوم و به حرکت درآمدن امواج ملت‌گرایی براساس تمایل مردم به رهایی از استعمار جدید خبر می‌داد. در برخی از موارد اگر ضد انقلابیون از خارج حمایت می‌شدند، اتحاد شوروی باید کمک می‌کرد. در اغلب موارد این روش مورد ستایش قرار می‌گرفت. به هر حال، در مورد ایران، شواهدی حاکی از اینکه شوروی احساس کرده باشد چنین جریان‌هایی ثبات شاه را متزلزل خواهد ساخت یا نیروهای رژیم او را به خطر می‌اندازند، وجود ندارد.

دنباله دارد

□ یادداشتها

* این مقاله در پایان دهه ۸۰ نوشته شده است. (م)

۱. «بازی بزرگ» (Great Game) استعاره‌ایست که برای توصیف رقابت روسیه و انگلستان در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم به کار می‌رود. رجوع شود به:

L. Carl Brown, *International Politics and the Middle East: Old Rules, Dangerous Game* (Princeton: Princeton University Press, 1984).

2. Richard W. Cottam, *Iran and the United States: A Cold War Case Study* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1988), 66-67; Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran*, 2nd ed. (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1978), 70-73, 118-29. Also see Rouhollah Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University Press of Virginia, 1975), 96-114, 123; Mark Lytle, *The Origins of the Iranian-American Alliance: 1941-1953* (New York: Holmes and Meier, 1987), 144-52.

3. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 141-42.

4. See William Taubman, *Stalin's American Policy: From Entente to Détente to Cold War* (New York: Norton, 1982), 131-32.

۵. برای بهترین معرفی از نظریه سنتی، رجوع شود به:

Bruce Kuniholm, *The Origins of the Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey, and Greece* (Princeton: Princeton University Press, 1980), 303-82.

6. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 106-07. Also see Khrushchev Remembers: *The Last Testament*, trans. and ed. Strobe Talbott (Boston: Bantam, 1974), 335-36.

7. Cottam, *Iran and the United States*, 66-68, 81. Also see Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*.

8. Marshall Shulman, *Stalin's Foreign Policy Reappraised* (New York: Atheneum, 1966), 258. Also see Jack Snyder, «The Gorbachev Revolution: A Waning of Soviet Expansionism?» *International Security* 12, no. 3 (Winter 1987-88): 99-100.

9. Cottam, *Iran and the United States*, 70-73, 78.

10. Ibid, and see James Bill, *The Eagle and the Lion: The*

در نخستین ماه‌های سال ۱۹۷۱، جنگ رفته رفته در نواحی کردنشین شدت یافت و این امر احتمالاً با کمک ایران به کردها صورت می‌گرفت، گرچه در واقع رژیم بعثی تا اواسط ماه مه ۱۹۷۲ هنوز در پی فراهم آوردن ترتیباتی برای تشکیل یک جبهه ملی با حضور حزب کمونیست عراق و حزب دموکرات کردستان بود.^{۲۱} تقریباً در همین زمان ایالات متحده نیز بطور کامل درگیر این مسأله شد و به پشتیبانی سیاست شاه در کردستان برخاست و ۱۶ میلیون دلار به نیروهای کرد کمک کرد.^{۲۲} جنگ، دشمن شاه در بغداد را مشغول می‌داشت و رژیمی را که در تفکر مبتنی بر جنگ سرد آمریکایی‌ها دست‌نشانده شوروی در منطقه محسوب می‌شد، متزلزل می‌ساخت. ایالات متحده و ایران قبل از این تاریخ توافق کرده بودند که اگر کردها واقعاً پیروز شوند و خطر کسب استقلال پیش آید، حمایت از آنها قطع شود.^{۲۳}

اگر رهبران شوروی به ایران از زاویه جنگ سرد کلاسیک می‌نگریستند، این احتمال وجود می‌داشت که با ماجراجویی آمریکا - ایران به سرعت به مقابله برخیزند. آنان اقدامات براندازی را از طریق گروه‌ها و اقلیت‌های نژادی که نه تنها در مرزهای جنوبی شوروی بلکه در حوزه اتحاد شوروی زندگی می‌کردند، بر نمی‌تافتند. اتحاد شوروی به حمایت از عراق برخاست، ولی آرام و به گونه‌ای بسیار پیچیده.^{۲۴} شوروی تقریباً دو سال برای ایجاد تفاهم ملی در عراق تلاش کرد و کوشید میان کردها، بعثی‌ها و کمونیست‌ها میانجیگری نماید.^{۲۵} سرانجام در مارس ۱۹۷۴ پس از آنکه رهبران کرد در منطقه‌ای که شامل حوضه نفتی کرکوک هم می‌شد خودمختاری اعلام کردند و به آمریکا وعده دادند که در صورت کسب استقلال، در اوپک دوستانه رفتار کنند، مسکو به کوشش‌های خود در زمینه ایجاد تفاهم ملی پایان داد و به یاری عراق برخاست تا جریان نبرد را [به سود خود] تغییر دهد.^{۲۶} با دگرگون شدن اوضاع از نظر نظامی، شاه با انجام مذاکره موافقت کرد و دو طرف در اوایل سال ۱۹۷۵ در الجزایر به توافق و سازش دست یافتند. با آنکه کمک‌های شوروی امکان دستیابی عراق به نتایج مذاکرات را که با منافع و علائق آن سازگاری داشت فراهم ساخته بود، رهبران عراق گله می‌کردند که حمایت شوروی دیر هنگام و اکراه آمیز بوده است.^{۲۷} گذشته از اینها، درگیر و دراز کشمکش در اکتبر ۱۹۷۲، مسکو با تهران یک پیمان دوستی امضاء کرده بود؛ و در طول این دوره تجارت شوروی با ایران بیش از تجارت آن با عراق بود.^{۲۸}

به درستی نمی‌توان گفت که آیا واشینگتن جلوی مسکورا گرفته بوده یا خود مسکو توان آن را نداشته که زودتر در مسأله کردستان مداخله کند و قضیه را به نفع خود خاتمه دهد. در آن زمان نیروهای شوروی تازه از مصر خارج شده بودند و می‌توانستند به عراق گسیل شوند. حتی مطبوعات شوروی نیز می‌دانستند که واشینگتن به خاطر کردها وارد جنگ نخواهد شد.^{۲۹} از آن گذشته، جایگاه شوروی از نظر افکار عمومی در سطح بین‌المللی، بعنوان مدافع یک کشور هم‌پیمان که با جریان‌های براندازی حمایت شده از خارج روبرو گردیده، بسیار قوی بود. این رفتار شوروی، در زمانی که کارشناسانش از مصر اخراج شده بودند و در شرایطی که مسکو در پی حفظ روابط خود با بقیه کشورهای عرب بود، نشان می‌دهد که احساس خطر رهبران مسکو از تهران تا چه اندازه ناچیز بوده و چقدر به روابط خود با شاه اهمیت می‌داده‌اند.

مسئله کردستان رویداد کوچکی بود در دورانی که مسکو آن را دوره همزیستی مسالمت‌آمیز می‌خواند. دوستی و سیاست‌های غیر تجاوزگرانه شاه [نسبت به شوروی] ممکن است هراس دیرپای شوروی از محاصره جنگ سرد را کاهش داده باشد، ولی احتمالاً اینها در مقایسه با تأثیر سیاست «نگاه به شرق» ویلی برانت در اروپا تقریباً بی‌اهمیت جلوه می‌کند. با پذیرش وضع موجود پس از جنگ در اروپا از سوی همه

31. Michael Brzoska and Thomas Ohlson, *Arms Transfers to the Third World, 1971-85* (Oxford: Oxford University Press, 1987), 343.
۳۲. همان منبع. با افزایش قیمت جهانی نفت، مسکو تصمیم گرفت نفت را با بهانی که خیلی نزدیک به قیمت نفت در بازار بود به اعضای کومکون بفروشد. لذا کشورهای اروپای شرقی تشویق شدند که نفت را از منابع دیگر، مانند نیجریه و ایران، به دست آورند. شاه در پائیز ۱۹۷۷ از لهستان و چکسلواکی دیدن کرد. شاه و ملکه در لهستان به گرمی پذیرفته شدند و از دانشگاه ورشو درجه دکتری افتخاری دریافت کردند.
- Radio Free Europe: Situation Report 22, 30 Aug 1977, 6-9.
33. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 315-16, 327-28.
34. Richard W. Cottam, *Foreign Policy Motivation: A General Theory and a Case Study* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1977), 93-97. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 322-25, also gives a complex set of Iranian motives.
35. Efraim Karsh, *The Iran - Iraq War: A Military Analysis*, Adelphi Papers 220 (London: IISS, 1987), 7. For the location of Iranian air and naval bases, see Gwynne Dyer, «Iran,» in *World Armies*, ed. John Keegan (New York: Facts on File, 1979), 331. Dyer argues that the Soviet Union was a major concern of the Shah, but the location of bases and naval concentration suggest a southern agenda.
36. IISS, *The Military Balance, 1975-76* (London: IISS, 1975), 9. Also see *The Military Balance for the years 1976-77*, 9; 1977-78, 9; and 1979-80, 10.
37. Paul Hammond, «A Decade of American Military Aid and Influence in Pakistan» (paper presented at the University of Pittsburgh's Faculty Seminar on Strategy and International Security, 1982).
38. See Hanna Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes and of Its Communists, Ba'athists, and Free Officers* (Princeton: Princeton University Press, 1978), 1093-94. Also see *New York Times*, 14 Nov. 1971, 21.
39. *New York Times*, 24 Oct. 1971, 8.
40. See «The Pike Papers,» *Village Voice*, 16 Feb. 1976, 85, 87.
۴۱. در این زمان حزب بعث و بارزانی یک جبهه ملی تشکیل دادند و پنج نفر کرد به کابینه عراق راه یافتند. رجوع شود به: *New York Times*, 15 May 1972, 4.
42. «The Pike Papers.»
43. «The Pike Papers,» 85, 87-88.
44. Robert O. Freedman, «Soviet Policy toward Ba'athist Iraq, 1968-1979,» in *The Soviet Union in the Third World: Successes and Failures*, ed. Robert Donaldson (Boulder: Westview Press, 1981), 170-72.
45. Howard Hensel, «Soviet Policy toward the Kurdish Question, 1970-75,» *Soviet Union/ Union Sovietique* 6 (1979): 61-80.
46. On the Kurds, see Richard W. Cottam, «The Case of the Kurds: Minorities in the Middle East» (Paper presented at the annual meeting of the American Political Science Association, 1977). On Soviet military involvement, see Alvin Rubinstein, «Air Support in the Arab East,» in *Diplomacy of Power: Soviet Armed Forces as a Political Instrument*, ed. Stephen Kaplan (Washington, D.C.: Brookings Institution, 1981), 499-510.
47. M. Brzoska and T. Ohlson, *Arms Transfers to the Third World*, 344.
48. Robert O. Freedman, «Soviet Policy toward Ba'athist Iraq,» 175.
49. A. Ignatov, «Iraq Today,» *New Times* 21 (May 1974): 23-24, described the Kurds as «an interim tool.» He outlined the Western plan to destabilize Iraq and concluded that the West would use the tool for a while and «then doom this movement to oblivion and liquidate it.»
50. For evidence on Soviet views in this period, see Richard Herrmann, *Perceptions and Behavior in Soviet Foreign Policy* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1985).
- Tragedy of American - Iranian Relations (New Haven: Yale University Press, 1988), 32.
11. See Deborah Larson, *Origins of Containment: A Psychological Explanation* (Princeton: Princeton University Press, 1985).
12. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 138-39; Bill, *The Eagle and the Lion*, 37-38; Lytle, *Origins of the Iranian - American Alliance*, 161; Cottam, *Iran and the United States*, 70. Also see John O'Neal, *Foreign Policy Making in Times of Crisis* (Columbus: Ohio State University Press, 1982), 133-34.
13. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 153-57.
14. Lytle, *Origins of the Iranian - American Alliance*, 158.
15. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 149.
16. *Ibid.*, 134.
17. *Ibid.*, 170-72.
18. See «Discussion of the Eisenhower Doctrine and U.S. Foreign Policy,» *International Affairs* (Moscow) 2 (1957): 60-48. Also see G. Mirsky, «The U.S.A. and the Middle East,» *International Affairs* (Moscow) 12 (1959): 17-23; and M. Ivanov, «The International Oil Consortium and the Independence of Iran,» *International Affairs* (Moscow) 12 (1959): 66-71.
۱۹. ایدنولوژی از نظر اتحاد شوروی بی اهمیت نبود. روابط با عبدالناصر در دهه ۵۰، مانند روابط شوروی با دیگر ملت‌گرایان مخالف کمونیسم، شرایط بسیار دشواری داشت. در اوائل دهه ۶۰، ناصر دست به ابتکارانی سوسیالیستی زد و روابط مسکو با مصر بهبود یافت. پیوندهای مسکو با عراق نیز بر اثر موضع ضد کمونیستی عارف به سختی محدود شد. اما در هر دو مورد، با وجود خصومت ایدنولوژیک، کم‌کم به دلایل ژئواستراتژیک ادامه پیدا کرد. رجوع شود به:
- Oles Smolansky, *The Soviet Union and the Arab East under Khrushchev* (Lewisburg, Pa.: Bucknell University Press, 1974).
20. See «Note from the Soviet Government to the Government of Iran,» *Pravda*, 23 May 1952, 2; *Current Digest of the Soviet Press* (hereafter CDSP) 4, no. 21 (5 July 1952): 14-15. For a study of Soviet images of Mosaddeq, see Shahrouh Akhavi, «The USSR, Mossaddeq and Khomeini: Soviet Orientation toward Two Iranian Revisionist Regimes» (paper presented at the conference on «Iran, the US, and the USSR» at University of California, Los Angeles, 22-23 April 1988).
21. See Mark J. Gasiorowski, «The 1953 Coup d'Etat in Iran,» *International Journal of Middle East Studies* (August 1987). Also see Bill, *The Eagle and the Lion*, 93.
22. On the American operation, see Cottam, *Iran and the United States*, 103-09; Bill, *The Eagle and the Lion*, 85-89; and Gasiorowski, «The 1953 Coup d'Etat in Iran.» For a recent Soviet account of this event, see Fyodor Sergeev, «Operation Ajax,» *International Affairs* (Moscow) 8 (August 1987): 105-15, and 9 (September 1987): 78-89.
23. On the details of the 1953 events, I am grateful for the help of Mark J. Gasiorowski. See his «The 1953 Coup d'Etat in Iran.»
24. Tass, «Failure of Attempted Coup d'Etat in Iran,» *Pravda*, 17 Aug. 1953, 4; and «Events in Iran,» *Pravda*, 18 Aug. 1953, 4; both in CDSP 5, no. 33 (26 Sept. 1953): 20-21. Also see observer, «Failure of American Venture in Iran,» 19 Aug. 1953, 4; CDSP 5, no. 34 (3 Oct. 1953): 3-5.
25. I. Plyshevsky, «Provocational Statements in Iranian Press,» 5 Sept. 1953, 4; CDSP 5, no. 34 (3 Oct. 1953): 5, 39.
26. Bill, *The Eagle and the Lion*, 91, 107-08.
27. Contrast I. Plyshevsky, «American 'Aid' to Iran and What Is behind It,» *Pravda*, 9 Sept. 1953, 3, with «On Soviet-Iranian Trade Relations,» *Pravda*, 6 Sept. 1953, 4; both in CDSP, 5, no. 36 (17 Oct. 1953): 12-13.
28. See Smolansky, *The Soviet Union and the Arab East under Khrushchev*.
29. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, 330-33; *International Institute for Strategic Studies* (hereafter IIS), *Strategic Survey*, 1978 (London: IIS, 1979), 53.
30. *Strategic Survey*, 1978, 53.